

عنایت الله شهرانی

به برادر عزیز و گرامی جناب داکتر جمрад جمشید

برادر دانشمند و ادیب و فرزانه ام داکتر جمشید.

اینجانب با کمپیوتر و انترنت سروکاری ندارم ، یکی از دوستان محترم ، اعتراضیه یا بعبارۀ دیگر جوابیۀ وردیۀ جنابعالی را که شکل قطعنامه راداشت ، در دو صفحه کاغذ چاپ کرده برایم فرستاد ، البته مکررا باغور و دیدار عمیق دیدم که شما بودید و نه کسی دیگری ، در مورد رودکی که نگارندۀ این سطور ، دایم او را به لقب آدم الشعرا یاد مینمایم ، رجوع کنید به مقدمۀ بقلم این راقم در کتاب سیر دبستان به سرودۀ شادروان استاد جمشید شعله ، و نیز رجوع بفرمایید به سلسلۀ مقالات اینجانب به عنوان " به کمک تاجیکستان بشتابیم " در نشریۀ وزین " کاروان " به مدیریت استاد داکتر شکرالله کهگدای همچنان بنگرید به مقالۀ اینجانب درباره اکادمیسن دستگیر پنچشیری که در قسمت رودکی ، جمشید شعله و جمрад جمشید چه ها گفته شده است و در همه جا به سرحاح آورده شده است که او کیست و شما ضرور نیست بدان سبب پریشان باشید. معلوم است که شما بسیار حساس و درونگرای هستید ، من اگر بگویم که قاسم می باشم و اگر قاسم بگوید که من هست ، هرگز بدان عکس العمل نشان نخواهیم داد ، چونکه هر دو بارها گفته ایم که تو من باید نگوئیم و بگوئیم ما هر دو .

جناب برادر گرامی و نهایت عزیز و مهربان فرموده اید : (در رابطه باتورک بودن و یا آریا) " تاجیک " یاپشتون و هزاره یک شخصیت معروف بهتر است به خود و زبان و آثار خودش برگشت ، مثلا رودکی سمرقندی ، از سمرقند و مردم فعلی سمرقند و بخارا باوصف کوردلانه حاکم در آن کشور تخمین همه تاجیک آریا و فارسی زبان اند "

بجواب آن عزیز و گرامی که من وی را بیش از هزاران بار برادر خود خطاب کرده ام باید عرض نمایم که ، مطابق بفرمودۀ حضرت شیخ سعدی یاییغمبر سخن (رح) " آفاق را گردیده ام " من وجب - وجب خاک های تاجیکستان و اوزبکستان را می شناسم و طوریکه گفتم در " رساله های " به کمک تاجیکستان بشتابیم " و در بزم تاجیک " از تاجیک و اوزبیک نوشته ها و ذکرها کرده ام ، میگویند " شنیدن کی بود مانند دیدن " این ضرب المثلی می باشد که اینجانب نه هزار و پنجد صد ضرب المثل تاجیکی را باوی ضمیمه کرده و بچاپ رسانیده ام ، بشرط آنکه دوستان تاجیک قدر آن خدمت را درک نمایند و چه جائیکه کتاب های دیگر چون فرهنگ تاجیکی و غیره را بی ارزش بدانند و نوشته " بیگانه گفته که به حاکم های کوردل

ارتباط دارند و خاک را بر سر نمک می اندازند ، نمیدانم دانشمندان تاجیک چقدر در زبان تورکی ویابه تورکی زبانان خدمت کرده اند رجوع بفرمایید به هزاران منبع که در خصوص خدمات ترکان به زبان و مردم فارسی انجام داده شده است .

آیالازم بود که دوستان با حکومت ظالم نادرشاه خان یکجاشده ، مسلمانان مهاجر آنطرف دریای آمورا بارهبرشان از افغانستان بیرون کنند ، و روسها همه را به شهادت برساند . درین قسمت تبصره ندارم ، چونکه در موضوع بهتر از من شما وارد میباشید و نتیجه را از زبان یکی از ماهیارها بر علیه من بیاد خواهید داشت .

در خاک سمرقند بارها رفته ام و بامردم دیدواید ها کرده ام ، شب های سمرقند از یادگارهای خوب زندگانی من است . در شهر سمرقند یک تعداد مردم به تاجیکی مخصوص سخن میگویند، که من بدان لهجه آشنایی کامل دارم ، چونکه لغات واصطلاحات وگرامرشان تحت تاثیر گفتار تورکی آمده است ، بیاد دارم روزی را در سال 1992 میلادی استاد شرف الدین رستموف عضو برجسته دایرة المعارف تاجیکستان بر ایم فرمود که در فرهنگ تهیه داشته شان پنجاه و دو درصد لغات تورکی در آن دخیل است وگرامر آن به شکل ترجمه از گفتاری آن زبان می باشد و قس علی هذا . وی فرمود کاسان جای است که زبان شان را نه تاجیکی میگوئیم و نه تورکی بلکه " تورکی تاجیکی " باید نام گذاشت ، شما چون به زبان جرمنی آشنایی دارید بنگرید کتاب پنج جلد در فررا که تداخل زبان ترکی را به فارسی تحقیق علمی روش فلالوجی تهیه کرده است .

در داخل و اطراف شهر سمرقند به صدها هزار تورکی زبان اند ، امیر تیمور گورگان از سمرقند است ، سمر ترخان شهر سمرقند را اساس گذاشته و سمرقند که اصل آن سمرکینت که در تورکی کینت معنی قلعه را میدهد میباشد .

امیر تیمور زمانی که از ممالک مفتوحه خود مخصوصا ایران ، کسبه کاران و صنعتگران را به سمرقند آورد ، از آن سبب تاحدی آنها زبان فارسی را حفظ کردند ولی در نهایت به لهجه فارسی تاجیکی تغییر گفتار نمودند ، من در شهر دوشنبه هزاران تورکی زبان را دیده ام و در خانه هایشان مهمان شده ام ، اطراف شهر دوشنبه را گردیده ام ، قشلاق های تورکان رادیده ام ، باتورکان اطراف حصار ملاقات ها کرده ام ، شما به یقین کامل به کولاب آشنایی دارید ، به صد ها هزار مردم لقی و دیگر تورکان در آنجا حیات بسر می برند ، ابراهیم بیک لقی از همان هاست ، هذالقیاس بوطن مان خاروق شغنان آنطرف نیز رفته ام به پنجه کینت تاجیکستان رفته ام که قشلاق رودک هم در آنجاست ، در کنار دریای زرافشان شب ها را سحر کرده ام ، کسی را نیافتم که بامن بزبان تاجیکی حرف بزند ، پنجه کینت نام تورکی و تاجیکی بمعنای قلعه پنج

میباشد ، و آن در سابق مربوط ولایت سمرقند بود که استالین آنرا به تاجیکستان داد ، بیش کینت به سیاق همین کلمات ترکیب یافته است که بصورت قطع ترکی است .

در ولایت و شهر خجند رفته و شب هارا در آندیار گذرانیدم ، در کوچه و بازار مردم به تورکی صحبت مینمایند ، اگر بگویم که اکثریت به تورکی میگویند دروغ نخواهد بود ، وای لعنت و نفرین باد به نامردان تاریخ (منظورم شما نیستید ، بلکه متعصبین دیگری میباشد ، که شناخته شده اند) و کوردلان بی مغز که آن اجتماع تورک و تاجیک را که جمله خون شریک شده اند از هم جدا مینمایند ، آنها همه یک ملت شده اند و حیات مشترک دارند " ، دی ، ان ، ای " آنها را یکی و از یک نژاد ثابت کرده است ، فاشیزم که بالای آسمانی میباشد و من از آن نفرت دارم و هرگز تحت تاثیر آن مفکوره بی ارزش و فتنه انگیز نیامده ام و در اسلام و بشریت هم جای ندارد که آن عزیزان را میخواد از هم جدا کند ، در اورگوت سمرقند چند شب را سپری کردم مادری را دیدم که شوهرش را روسها کشته بودند ، وی چهار پسر و چهار دختر داشت ، او خودش تورک زبان بود ، دودختر خود را به تاجیک داده و دو عروس خود را از تاجیک انتخاب کرده ، و آرزو داشت که به عین شکل اولادهای دیگرش به گونه شیروشکراز دواج کنند .

با این شکل باید به حضور آن گرامی بعرض برسانم ، همان قسمیکه در اوزبیکستان تاجیکی زبان ها میباشد ، در تاجیکستان حتی از روی نفوس سنجیده شود بیشتر تورکی زبانان موجود هستند ، آیا باید تورکی زبانان تحت تاثیر فاشیزم تورکی رفته بگویند که در تاجیکستان (تعصب کوردلان حاکم در آن کشور) ؟ و دعوی خجند و کولاب را بنمایند ؟ و باز اگر قرار باشد که هر قوم بسوی قوم خویش بروند ، بر تاجیکستانها لازم است که دعوی خاک تاجیکان افغانستان را بنمایند و بگویند که خاک آنها توسط حکومت افغانستان غصب گردیده است و باید یک وکیل الدعوی مانند جناب برادرم تعیین بدارند ، و مثل آن در هر مملکت از این مثال ها زیاد می باشد .

به آن چشمی که می بینی تو ما را

همان چشم است که می بیند شما را

برادر دانشمند و گرامی تر از بسی دوستانم ، در افغانستان تاکنون بدرد هیچ تاجیکی دوی را آماده نکرده اید زیاد از دوصد سال به اینطرف ، بعد از اینکه حکام فارسی دوست تورکی از میان رفتند ، فارسی روبه قهقراست ، چه کرده اید که در تاجیکستان خیز میزنید و غم آنها را میخورید ، گفته اند (اول خویش بعد درویش) من نمیگویم که با تاجیکستانی ها کاری نداشته

باشید ، تنها مشوره برادرانه همین است . اول غم تاجیک همسایه خانه تان را بخورید ، بعدا هر چه کردید بنمایید .

این را خواهید دانست که استالین گورجی موسس تاجیکستان است ونه تاجیکها ، نام شهر دوشنبه ، استالین آباد بود ، روسها یک پیکرمستحکم وپایدارومتین تورک وتاجیک را باشمشیر ضد اسلامیت وبشریت به دونیم پاره کردند ، آیا می سزد که ما به دهل آن بی خدایان رقص کنیم ودو برادر را ازهم جدا کنیم ودعوای ترک وتاجیک را درسمرقند وبخارا وخجند بلند سازیم .

من خواهش مینمایم که به یک سوال این برادرریش سفید خود جواب بدهید واگرندارید ، هم ملالی پیدا نخواهد شد ، آیدرطی قرون زیاد که مردم تورک درسرزمین های تورکستان ، افغانستان وایران ، هندوستان وغیره هزاران سال حکم رانده اند ، حتی یک واقعه را پیدا کرده اید ، که فردی ، فامیلی یاجمعیتی از زیردستان تاجیک را بخاطرتاجیک بودن آن شهریاران رنج، تکلیف ویآزارداده باشند ؟ منظورم ازکارهای جنایی وسیاسی نمیباشد تنها سوال من برسرمردم عادی رعیت بی گناه می باشد که اصلیت تاجیکی داشته اند .

دربحث بخارا که چون سمرقند است نمیخواهم بحث نمایم ، چونکه درسطورپیش درموضع مشترک کوتاه سخنی بخدمت عرض گردید ، کلمه بخارا ، ازکلمات تورکی اویغوری وبقرارفرموده مولف " انتوگیزتاجیکان " این کلمه اویغوری معنی بت را میدهد ، درسابق سه بتی بوده بنامهای بخار - توخاروفورخار، که اززبان مذکورباقیمانده واشکال امروزی را بخود گرفته است ، که بعضی برآن سه کلمه ، بولغاررا نیز می افزایند ، مثلیکه می گفتند تورک بلغار .

درقمست ام البلاد بلخ ، من برادران که ازنگاه سن بزرگ وازنگاه علم بمراتب پائین تراز شما قراردارم، نمیخواهم افسانه را با افسانه جواب بدهم . پیغمبرزبان فارسی حضرت فردوسی بزرگواردرباره مبالغات افسانوی خودش بزبان خویش چنین فرموده است :

" منت ساختم رستم داستان

وگرنه یلی بودی درسیستان"

اینکه رستم زابلی بود یاسیستانی ، بدان کاری نداریم ولی فردوسی بزبان خود گواهی میدهد که " من تورستم را نام بلند وشهرت دادم وگرنه همان سیستانی هستی که بودی ویلی بودی نه رستمیکه من ، کلمات مبالغه آمیزرا بنامت آویختم " امیداست این گفته حضرت فردوسی قوی ترین دلیل باشد ، برافسانه های شخص حضرت فردوسی ودیگران ، همچنان

به تایید گفتار خود از نوشته پروفسور استاد شاه علی اکبر شهرستانی در مجله آریانا بیرون مرزی شماره خزان 2013 میلادی در این جا استفاده مینماییم که میآورد : داستان امیر حمزه صاحبقران داستان سمک عیار داستان شرویه نامدار، داستان های شاهنامه و بعضی دیگر، همچو ورقه و گلشاه ، یوسف ذلیخا، حاتم طایی ، لیلی و مجنون و امثال آنها از زبان عربی به زبان فارسی انتقال یافته " صفحه 86 " ، متذکر باید شد که راه افسانه را هیچکس نمیتواند بند سازد ، مگر علم و دانش و منطق و دلیل .

جناب برادر ارجمند داکتر جمشید فرموده اید: (بلخ باستان در آن زمانی که ام البلاذیر ، مرکز حاکمیت تورک تباران نه ، بلکه آریایی های تاجیک تبار یعنی جمشید و فریدون و قباد و گشتاسب و لهراسب و هر مزد و سایرین در آنجا حکومت میکردند ، پیش از همه باید گفته شود که حکومت کردن معنی آنرا نمیدهد ، که رعیت همه تاجیک و یاتورک باشند ، تورکان در هندوستان صدها سال حکومت کردند ، و معنی آنرا ندارد که رعیت آنها باید تورک باشند و یامثالهای دیگر.)

من ندانستم که جواب سوال بالا را به چه شکل ادا نمایم ، آن حکام فرموده تان در کدام سند ، در بلخ حکم راندند آورده اند ، بلخ را بامی بخاطر میگویند که بلخ مربوط بامیان بود ، به زردشت که ماهمه نسبت بلخی بودن را برایش میدهیم ، ایرانیان خصوصا تورکان آذری در آن خیال پردازی میخندند و میگویند که وی آذری و در آنجا تولد یافته ، یکی از خواص "قلم " همین است که نویسنده هر چه را بر سرش تحمیل کند ، قلم بدون اندیشه آنرا در روی کاغذ نقش می بندد.

مثلیکه من گناه کردم که بلخ را خانه مشترک تورک و تاجیک گفته ام و این نهایت علاقمندی را در اتحاد دولت گرامی نشان میدهد . و همچنان میر محمد صدیق فرهنگ نیز به عقیده شما سهو کرده است که گفته است " تورکان از قدیم الایام در بلخ حیات داشته اند " ، چونکه خود کلمه بلخ تورکی می باشد ، و ماو همسالان ما بیاد داریم که صفحات شمال را بنام تورکستان یاد میکردند و این کلمه از زمانهای قدیم بنام تورکستان که مرکز آن بلخ باشد " معمول بود ، در جراید رسمی امیر شیر علی خان ، در نوشته ها و یادداشت های امیر عبدالرحمن خان و در کتاب سراج التواریخ دور امیر حبیب الله خان همه و همه صفحات شمال را تورکستان گفته اند ، ولی فیض محمدکاتب آنرا (تورکستان صغیر) نامیده است.

نمیدانم که تخت جمشید ایرانیها که آنها نیز عاشق افسانه سازی میباشند ، در بلخ بوده و یاجائیکه اکنون در ایران آنرا بنام تخت جمشید میگویند ، راقم این سطور که بیش از حد به یکی بودن تورک و تاجیک گویا و جسم و یک روح تاکید کرده ام ، آیامی سزد به این بالا روی

گفت که " بلخ مرکز حاکمیت تورک تباران نه ، بلکه آریایی های تاجیک تبار " و آیا میتوان بعد از ورود یونانیها تاکنون حکومتی را بنام تاجیک در بلخ و یاساحات دیگر چون تخار و غیره با اسناد نوشت .

درباره کوشانیان و یفتلیان در کتاب تاریخچه اقوام در افغانستان " مفصلا این راقم تحقیق با اسناد کرده است . من نمیدانم که قوم سیتی یا تورکان توکیویایوچی ها در قدیم الزمان که از تبت ختن ، تاشقورغان ، ارومچی و یارکند و غیره گویا از تورکستان شرقی که باچینی ها تمدن مشترک داشتند چطور در تخار آمدند و فی الفور آریایی شدند و بالاخره آریایی تاجیک گردیدند، شما من حیث یک دانشور شهیر کشور آیانمیدانید که قوم آریایی قدیم و کلمه تاجیک ، جدید است و بعد از ورود اسلام آمده ، کلمه دری که از دربار گرفته شده بعد از دوره ابن ندیم شهرت یافته و اصلا بنام زبان درباریان تورک مسمی گردیده است و در آن باره بنگرید (دری یازبان درباریان) را کلمه اصل پارسی است که اعراب آنرا فارسی ساختند . شما خود خبر دارید ، که اکنون بقایای یفتلی های اصیل به تورکی اویغوری صحبت مینمایند و از طائفه کوشانیان در دره کوشان که نویسنده آنها را دیده است به تورکی اویغوری صحبت مینمایند ، و در تخارستان که شما تشریف دارید اکثریت مردم به تورکی صحبت مینمایند ، و شما چون بتاریخ بهتر از من میدانید ، اجداد شان با نامهای شخص پادشاهان تخارستان های سفلی و علیا بوده اند ، و جمله تاکنون به تورکی صحبت مینمایند ، بقرار روایت ثاقب زاده ، اکنون در اطراف واکناف پایتخت تابستانی یفتلی ها و کوشانیها دوازده قریه به تورکی کوشانی و یفتلی (اویغوری) صحبت مینمایند و قریه های زیادی چون بایان ، قره باغ ، توتم دره ، جمال آغه گل آغه و محمد آغه ، قرغه ، پمقان ، ده بوری و اورته باغ ، بغرام و ده های دیگر نامهای تورکی دارند ، و اینها همه از بقایای کوشان و یفتل اند ، و شاید شما در تاریخ از قول البیرونی و تائید استاد حبیبی خوانده باشید که تنها از یک طائفه تورکی شصت نسل در کابل حکمرانند ، و هذالقیاس که آنها جمله کوشانیها و یفتلی ها بودند و آنها در حقیقت اجداد برادران هزاره ما را تشکیل میدهند و خون آنها با خون ترکان توکیویکی میباشد تورک را با تاجیک جدا کردن جنایت است ، و جنگ بار میآورد که هزاران خون تورک و تاجیک می ریزد ، فقط در بدخشان فکر کنید ، ولایت بدخشان پیشتر بنام چگل یاد می شد ، و چگل قومی از اقوام تورک است و از کلمات تورک و مغول بشما ر میآید و تاکنون اقوام چوگل یا چگل در بدخشان تشریف دارند که بعضا تاجیک زبان شده اند مرحوم استاد جمشید شعله ، هم در زمینه بابیت زیباییش بدان مهر تایید میگذارد .

بدخش زین پیش بود چگل چوگل تازه بود

کنون ز خاک خراب چه نام کس زان برد

کشم نیز نام طایفه از تورکان قرغز و قصه علی الهذا .

دو ، دیگر اینکه شما تواریخ مستشرقین و اعراب و متون بسیار قدیم را بخوانید ، آنها همین کابلشاهان – تگین شاهان، شاره ها ، غوری ها و شاهان غزنوی را جمله تورک گفته اند و نه آریایی های تاجیک ، وقتیکه اعراب در افغانستان آمدند ، در همه نوشته ها شما میخوانید که بیغویهای تخار (تورکان توکیو و سیتی های که از آنها بعدا کوشان و یفتل) نیزک تورخان تورکی شاهان کابل و هندوشاهان با اعراب مقابله کرده اند ، در کدام جای بنام آریا (تاجیک) تا کنون نخوانده ایم و اگر شما خوانده اید لطفا بنویسید . در کدام منبع ندیده ایم که آریایی های تاجیک در چین بود و باش داشتند و بقایای آن یوچی ها به افغانستان خصوصا کابل آمده و بنام کوشان و یفتل نامیده شده باشند، و یوچی هم کلمه تاجیکی نمیباشد ، بلکه تورکی است . مکررا باید عرض کرد که در عصر حاضر ضرورت به افسانه گویی نیست، تست های علمی (دی ان ای) که نودونه اعشاریه نه درصد حقیقت دارد و بی جنجال همه این جنگ های بی مفهوم را حل مینماید .

برادر گرامی و ارجمند من داکتر جمرار جمشید، من در امریکا حیات بسر می برم و شما به اثر لیاقت و استعداد عالی که داشتید در ایام خوردسالی یکسال را به امریکاسپری کرده اید ، و نیز در اروپا مدت ها تحصیل و کار دارسیاسی بودید ، آیا گفته میتوانید که این مردمها در پی نسب سازی اند ، یا که روزانه و هفته وار ، ماهانه و سالانه در پی اختراعات می باشند ، آنها در پی قوت بخشیدن اقتصاد هستند ، آنها خودهارا از تعصب های پوچ و بی معنی دور ساخته اند ، و از آن است که پیش رفته اند ولی ما در داخل در قعر دریای زهر تبعیض ، دعوای سرزمین های سمرقند و بخارا ، دعوای افسانوی و غیره غرق هستیم نمیدانم نسل بعدی ما ، از ما چه انتباه خواهند گرفت و چه را بیاد گار برایشان خواهیم گذاشت .

هر کسی حق مشروع دارد ، که همخون و هم نژاد و هم زبان خود را به هر سویه ای که میخواهد دوست داشته باشد و درباره شان بنویسد و تحقیق نماید ، تا جائیکه ، به دیگران تعرض ننموده و تنها حق خود را بدست بیاورد و بدیگران بدانا ند ...

در مورد حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه آنچه را که تحریر داشته اید نه تنها قابل تائید میباشد ، بلکه جای دارد تا بالاتر از آنها درباره آن ذات مقدس بنویسید . اینکه گفته اید حضرت شیخ سعدی تخلص خویش را به افتخار نام ممدوح خود سعد ابن زنگی اتاییک ، تورکی زبان انتخاب کرده ، مجمع التواریخ نیز آنرا تصدیق مینماید ، که آن شهریار حضرت

شیخ سعدی را بدربار خود ، راه داد ، و کتاب های گلستان و بوستان را تهیه داشته و در متن از اوصاف عالی آن سلطان تورک ذکرها کرده است .

جناب دکتور محمد امینی، از مورخین بزرگ و آواره ایران زمین ، در یک بیانیه خویش درواشنگتن ، فرمود که سعدی و حافظ هیچ یک فارسی نمیباشند ، سعدی (رح) رشتی و حافظ عرب است و کلمه خواجه که باحافظ نسبت داده میشود بدان سبب است که شاید از اولاده چهاریار کبار باشد و این بیانیه در " ایران نامه " بطبع رسید و اعتراضی را ببرد داشت . استاد احسان یارشاطر، از ایران دوست های اول ایران میگوید که تورکها یک هزار سال کامل بر ایران حکم راندند و زبان فارسی نتنها جابجا ماند بلکه پیشرفت هم کرد، و البته این جمله بالا را مکررا در جایهای دیگر نوشته ام و مقصدم درین است که تورک ها بجز از خدمت ، ضدیت باتاجیک را نداشتند وقتی که محمود کبیر نیم قاره را مسلمان ساخت ، آیا به عوض مذهب نمیتوانست آنها را تورکی زبان بسازد ، آیا صفوی های تورک یاشهریاران آذری نمیتوانستند به عوض فشار شیعه سازی جامعه ایران را به تورکی گویی و ادار سازند ، تبدیل دین و آئین و مذهب بمراتب مشکلتر از زبان می باشد ، ولی آن مردم نه غم سمرقند را خوردند و نه چونکه روح و روان شان با تاجیک ها که خون شریک تورکها میباشند بوده است .

ازینکه جناب عزیز القدر دکتور جمشید جمراد ، برادر کوچکم ، مقاله مرا در قسمت از و الا گهرترین شخصیت های معاصر استاد نصیرالدین مهرین به محکمه کشانیده اند ، طوریکه اشاره کردم ، قلم به امر اقم است ، جناب مهرین باقلم توانا و دقت ، مسایل سیاسی و زمامداران را تحقیق و مقابله کرده است .

وی به تایید گفتار مرحوم میر غلام محمد غبار- مرحوم محمد ابراهیم عفیفی ، محترم خالد صدیق چرخى و ده ها نویسنده معاصر افغانستان ، از ظلم های نادر شاه خان ، محمد هاشم خان و شاه محمود خان یاد آوری نموده است . دانشور گرامی جناب مهرین عصاره نوشته های نخبگان تاریخ را با شنیدگی های از معمرین که شاهدان عینی بوده اند ، طی مقالات ، رسالات و کتابها به حضور مردم افغانستان پیشکش کرده و در حقیقت کارشایسته و بجا را انجام داده است .

اگرچه تاکنون این شخصیت عیارمانند کابلی را ندیده ام ، و از روی حیای حضور نتوانستم به پرسم که در نصب چیستند و شاید هم چونکه کابلی اند از اولاده تورکی شاهان یاهندوشاهان و یا از نصب پشتون های ارتباط بیابند که بعدا تاجیک شده اند ، بگمان اینجانب خودش در اصلیت ، تاجیک است و بدون آنکه تعصبی به غیر تاجیک داشته به پشتون ها ، تورک ها و هزاره ها و بلوچ ها و غیره محبت خاص دارد ، عبدالرحمن لودین ، غلام نبی خان چرخى و ده های دیگر پشتون های باوقار محترمی بودند که از جانب نادر شاه خان و عمال او به

شهادت رسیدند ، درباره آنها چیزهای می نویسد که تو گویی نه تنها هم خون و هم زبان ، بلکه اقرارش باشند . ومن از نوشته های آن عالیجناب دانسته ام که از تبعیض بیزارست و نفرت دارد و تعصب انسان را کوچک جلوه میدهد و شخصیت های علمی کسانی میباشد که تبعیض و فاشیزم را مردود شمرده اند .

شخصیت جناب آقای استاد مهرین را از روی آثار او میتوان شناخت ، شما نوشته های او را در میزان بگذارید و نتیجه را چنان می یابید که وی ازیکه تازان کنونی های ما و از قلم بدستان باشهامت و درست نویس ها می باشد .

جناب محترم نویسنده و شاعر زیبا کلام خالد صدیق چرخى " فرزند غلام صدیق خان چرخى و برادرزاده غلام نبی خان چرخى " که در نسب از پشتوزبانان یوسف زی می باشد ، و شما آنرا بدون مطالعه تاجیک گفته اید ، مثلیکه مردم بلخ باستان را و کوشانیها و یفتلی ها را تاجیک فرموده اید ، آیا نمیتوانستید درین باره با خود چرخى تماس بگیری و یاد ر قسمت کوشان و یفتل به متون مراجعه میکردید ، بنگرید ، کتاب رنه گروسه فرانسوی از ایران شناس معروف را که درباره یفتلی ها چه تحلیلات دارد ، من شخصا باجناب صدیق چرخى که درین او آخرتالیفات ارزنده را به یادگار گذاشته اند، پرسیدم که در نسب چیستند ، آنها فرمودند که پشتون میباشد .

جناب محترم خالد صدیق می آورد که چهارصد مسلمان تورک و تاجیک ماورالنهر ، بنا بر استعمار روسها بنام اینکه مردم افغانستان مسلمان میباشد از روی سنت دیرین اسلامی ، در کشور ما پناه آورده و مهاجر شدند ، ب فکر آنکه آن مهاجرین طفل - جوان - زن و مرد و معمرین ، با برادران مسلمان خود چند روزی زنده بمانند ، طور مثال یک گروپ آنها به تعداد چهارصد نفر بالغ میگردد ، اما حکومت کابل بنام اینکه آنها را باید محبوس میکرد ، امر کرد ، که همه شان کشته شوند و جلادان همه آن غربت زدگان مسلمان را به شهادت رسانیدند و هزاران جنایات که ذکر آن درین نوشته ضرورت ندارد .

کشتن تورک و تاجیک مردمان ماورالنهر یا تورکستان ، بحدی در افغانستان زیاد شده بود ، که در تاریخ کم نظیر بشمار می آید ، شاه محمود خان همان کسی میباشد ، که بر سر هر مهاجر تورک و تاجیک قیمت گذاشته بود ، یقین دارم که جناب داکتر جمراد جمشید نوشته مرحوم محمد ابراهیم عفیفی را که در حقیقت به مانند عم بزرگوارتان میباشد در جریده (امید) که شاهد عینی بود ، درین باره خوانده باشند .

والیان ، روئسای تنظیمه ها و حکام ، کسانی را که از آنطرف آمو می آمدند ، بدون اینکه بپرسند ، کی تاجیک است و کی تورک ، بخاطر یک مشت پول سر می بریدند و شاه محمودخان سپهسالار- هاشم خان ونادرخان را بدان کارناروا سروروخوشی می بخشیدند ، در تاریخ اسلام کسی برابر اینها مسلمانان مهاجر را نکشته است .

جناب گرامی داکتر جمراد جمشید ، نوشته شما را درباره حضرت شیخ سعدی ، هرچه فکر کردم ، ارتباط آنرا در مضمون خود نیافتم . فقط در یک جای در وصف دانشمند والاگهر افغانستان استاد نصیرمهرین به این شکل ذکر شده بود : (مثلیکه حضرت سعدی میگوید: بسیار خوبان دیده ام ، اما تو چیز دیگری) طبعاً این جمله را ، آنحضرت مستقیماً به جناب مهرین نگفته ، ونویسنده گان حق آنرا دارند که از روی کلام الله مجید ، احادیث شریف مقوله ها ، امثال و حکم ، از عوام و خواص ، جهت تقویۀ گفتارشان کلماتی بیاورند .

ارادت نگارنده درباره حضرت شیخ سعدی ، طوریکه گفتم اونه تورکی بود و نه تاجیکی بلکه رشتی است بحدی می باشد ، که وی را پیغمبر سخن گفته ام ودانشمندان بزرگ اورا افصح المتکلمین گفته اند ، و او بدرباریک شهریار تورک عز تفریافته و آن ممدوح را بسیار دوست داشته ودر گلستان نامش را مکرراً ذکر کرده است .

اینجانب بر علاوه که همه بزرگان تاریخ ادب را از زبردل دوست دارم ، علاقه من در خصوص حضرت سعدی ازین قرار است که ، هنگام محصل بودنم در صنف اول فاکولته ، پروفیسور غلام حسن مجددی ، خواندن کتاب گلستان سعدی را برای ما حتمی ساخته بود ، واستاد پوهاند محمد فاضل خان استاد آن مضمون کتاب " گلستان به اهتمام وتعلیق وتحشیه عبدالعظیم گرگانی " را تدریس میکرد وگرگانی یکصد صفحه را در آغاز کتاب درباره حیات وممات حضرت شیخ سعدی نوشته بود ، صدها بیت را در آن مقدمه آورده و تاکنون شاید ، تعداد زیاد آن ابیات بیادمانده باشد ، چونکه به تشویق استاد فاضل همه را حفظ کرده بودم وباری در محضر هم صنفانم در آن آزمون بحضور استاد کامیاب شده بودم ، البته شما میدانید حفظ آنقدر اشعار از روی علاقه مفرط می باشد و نه بخاطر دیگری .

جناب مهرین اکنون در میدان افشای اعمال خائنین ملک و ملت ، ازیکه تازان است ، آیا قتل شادروان شاه محمد ولیخان دروازی بدخشانی که صادق ترین وداناترین وسیاستمدارترین دوران خود بود و نه ماه کامل ونیز به وقفه ها منحیث وکیل السلطنه ، بشکل مستقل افغانستان را زیر اداره خود گرفته بود ، از کارهای خوب دوره نادرشاه خان بشماریم ؟ نه هرگزنی مثل او ودیگران را جناب مهرین بزیر مطالعه قرار داده است .

گرامی عزیزداکتر جمراد جمشید ، شما شخصیت دانشمند و نویسنده بلند مرتبت می باشید و بر من حق ها دارید ، زمانیکه دوستانم از نظریات نیک تان خبر دادند ، بدون اینکه از متن آگاه باشم گفتم خوب است . بعد از مدتی نوشته را خواندم ، باز هم نخواستم بنویسم ، دوستان گفتند که چند جمله بنویسم تابی جواب نمانید ، از جانب دیگر به داکتر جمشید بی احترامی خواهد شد به راستی متوجه شدم که خدا ناخواسته اگر جواب ندهم معنی (قالوا سلاما) را خواهد رساند ، لذا چند کلمه را به حضور آن گرامی عرض نمودم ، به یاد دارم روزهای را که جوان نورسته ای بودید که اخلاق و اطوارتان فرشته های آسمانی را زیر تاثیر می آورد ، و من آنروزهای معصومیت و پاکی قلب تانرا تا هنوز در حافظه دارم و شما خانزاده اصیل تاجیک میباشید ، در آینده حوصله کدام جنجال مطبوعاتی را با آن برادرارجمندم نخواهم کرد ، زیرا آن مرد خداداد و حافظه قوی را که خداوند برایم ارزانی و عنایت فرموده بود به اثربیری از دست داده ام ، ولی حافظه قلب و قوت وفای چشمم تا قیام قیامت نمیخواهد و نمیگذارد که دوستان و برا درخوانده های خود را بادوکلمه پوچی تورک و تاجیک جدا سازد .